

نگاهی به تاریخ معنی‌شناسی

کورش صفوی

نگاهی به
تاریخ معنی شناسی

کورش صفوی

اسکندر شاد



سرشناسه	: صفوی، کورش، ۱۳۳۵-
عنوان و نام پدیدآور	: نگاهی به تاریخ معنی‌شناسی / کورش صفوی.
مشخصات نشر	: تهران: نشر علمی، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۵۲۰ ص.
شابک	: ۹-۴۶۴-۴۰۴-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: معنی‌شناسی -- تاریخ Semantics -- History
موضوع	: زبان -- فلسفه Language and languages -- Philosophy
رده بندی کنگره	: P۳۲۵
رده بندی دیویی	: ۴۰۱/۴۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۱۳۶۲۱۸



خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری - پلاک ۱۰۳

تلفن: ۱۲ و ۵۱۱-۶۶۴۶۰۵۱۱-۶۶۴۶۳۰۷۲

www.elmipublications.com

نگاهی به تاریخ معنی‌شناسی

کورش صفوی

(دانشگاه علامه طباطبائی)

چاپ اول: ۱۳۹۹

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

شابک: ۹-۴۶۴-۴۰۴-۹۶۴-۹۷۸

مرکز پخش: خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری - پلاک ۱۰۳

تلفن: ۱۲ و ۵۱۱-۶۶۴۶۰۵۱۱-۶۶۴۶۳۰۷۲

یادداشت ناشر

با تلاش مداوم و ستودنی نسل‌های پی در پی زبان‌شناسان ایران، آنچه در آغاز در قالب دانشی نوپا و وارداتی در علوم انسانی به‌کشورمان راه یافته بود، اکنون به علمی بومی و در خدمت زبان فارسی و زبان‌های ایران قرار گرفته است.

امروز دیگر بر تمامی متخصصانی که به نوعی با مطالعه‌ی زبان سروکار دارند، آشکار شده است که آگاهی از ابزارهای علمی چنین مطالعاتی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آید.

انتشارات علمی با بیش از صد و پنجاه سال خدمت در ساحت فرهنگ و نشر برای انتشار مجموعه‌ی وسیع از آرای برجسته‌ترین متخصصان این مرز و بوم به‌ویژه در حوزه مطالعات ادب فارسی، افتخار دارد مجموعه‌ی تازه‌ی خود را با نام «نگین‌های زبان‌شناسی» در اختیار تازه‌آشنایان با زبان‌شناسی و نیز متخصصان این حوزه قرار دهد.

این مجموعه، شامل ترجمه و تالیف نوشته‌هایی است که به همت یاران «علمی» در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

محمدعلی علمی

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار.....
۱۵	۱. آغاز سخن.....
۱۷	۱-۱. شیوه‌های تاریخ‌نگاری.....
۲۱	۲-۱. روش طبقه‌بندی.....
۲۶	۳-۱. موضوع مطالعه.....
۳۰	۴-۱. مسیرها و اندیشه‌ها.....
۳۳	۵-۱. طبقه‌بندی زمانی.....
۳۳	۲. دوران باستان.....
۳۵	۱-۲. هراکلیتوس.....
۳۷	۲-۲. افلاطون.....
۴۰	۳-۲. ارسطو.....
۴۴	۴-۲. رواقیون.....
۴۶	۵-۲. اسکندرانیان.....
۴۷	۶-۲. پانی‌نی.....
۴۹	۷-۲. مکتب میاماسا.....
۵۱	۳. قرون وسطی.....
۵۵	۱-۳. اصحاب وجه.....

- ۳-۲. اصحاب دلالت ۶۱
۴. عصر نوزایی ۷۷
- ۴-۱. فرانچسکو سانچز ۸۷
- ۴-۲. مکتب پُرت رویال ۹۰
۵. عصر جدید ۹۵
- ۵-۱. معنی‌شناسی تاریخی - تطبیقی ۹۸
- ۵-۱-۱. کریستیان کارل رایزیگ ۹۹
- ۵-۱-۲. آرسن دارمستر ۱۰۱
- ۵-۱-۳. میشل برآل ۱۰۳
- ۵-۱-۴. هرمان پاول ۱۰۹
- ۵-۲. نگرش‌های موازی ۱۱۰
۶. زبان و نشانه ۱۱۵
- ۶-۱. پیشینه‌ی مطالعه‌ی نشانه ۱۱۸
- ۶-۲. نشانه و زبان‌شناسی ۱۲۲
- ۶-۳. نشانه و منطق ۱۲۶
- ۶-۴. نمادگرایی ۱۲۹
- ۶-۵. دلالت‌شناسی ۱۳۴
۷. معنی‌شناسی ساختگرا ۱۳۷
- ۷-۱. برداشت ساختگرا نسبت به معنی ۱۴۰
- ۷-۲. حوزه‌های واژگانی ۱۴۳
- ۷-۳. تحلیل مولفه‌ای ۱۴۵
- ۷-۴. روابط مفهومی ۱۴۷
۸. معنی‌شناسی زایشی‌گرا ۱۵۳
- ۸-۱. پرسش اولیه ۱۵۵
- ۸-۲. مختصات معنی‌شناسی زایشی‌گرا ۱۵۷

- ۸-۳. سازه‌های معنی‌شناسی زایشی‌گرا..... ۱۵۸
۹. معنی‌شناسی زایشی..... ۱۶۳
- ۹-۱. جرقه‌ی اولیه..... ۱۶۶
- ۹-۲. پیدایش معنی‌شناسی زایشی..... ۱۶۸
- ۹-۳. ارزیابی معنی‌شناسی زایشی..... ۱۷۰
- ۹-۴. حرکت بعدی..... ۱۷۳
۱۰. معنی‌شناسی نو ساخت‌گرا..... ۱۷۵
- ۱۰-۱. نظریه‌ی فرا زبان معنایی طبیعی..... ۱۷۸
- ۱۰-۲. نظریه‌ی معنی‌شناسی مفهومی..... ۱۸۳
- ۱۰-۳. نظریه‌ی معنی‌شناسی دو لایه‌ای..... ۱۸۹
- ۱۰-۴. نظریه‌ی واژگان زایشی..... ۱۹۲
- ۱۰-۵. نظریه‌ی نقش‌های واژگانی..... ۲۰۰
۱۱. معنی‌شناسی شناختی..... ۲۰۵
- ۱۱-۱. پیش‌نمونی..... ۲۱۰
- ۱۱-۲. شبکه‌های شعاعی..... ۲۱۶
- ۱۱-۳. استعاره‌ی مفهومی و مجاز مفهومی..... ۲۱۸
- ۱۱-۴. طرح‌واره‌ی تصویری..... ۲۲۶
- ۱۱-۵. فضاها‌ی ذهنی..... ۲۲۹
- ۱۱-۶. الگوهای شناختی آرمانی..... ۲۳۶
۱۲. معنی‌شناسی قالب بنیاد..... ۲۳۹
- ۱۲-۱. دستور حالت..... ۲۴۲
- ۱۲-۲. نظریه‌ی قالب بنیاد..... ۲۵۱
۱۳. معنی‌شناسی واژه‌بنیاد و معنی‌شناسی جمله‌بنیاد..... ۲۵۷
- ۱۳-۱. معنی‌شناسی واژه‌بنیاد..... ۲۶۲
- ۱۳-۲. معنی‌شناسی جمله‌بنیاد..... ۲۶۶

۱۴. معنی‌شناسی و منطق..... ۳۷۱
- ۱-۱۴. نگرش ارجاعی..... ۳۷۶
- ۲-۱۴. نگرش تصویری..... ۳۸۰
- ۳-۱۴. نگرش اثبات‌گرا..... ۳۸۲
- ۴-۱۴. نگرش مشروط به صدق..... ۳۹۲
۱۵. معنی‌شناسی و رفتارگرایی..... ۳۱۳
۱۶. معنی در کاربرد..... ۳۲۱
- ۱-۱۶. پیتر استراوسن..... ۳۲۴
- ۲-۱۶. جان آستین..... ۳۲۸
- ۳-۱۶. جان سرل..... ۳۳۲
- ۴-۱۶. لودویگ ویتگنشتاین..... ۳۳۹
۱۷. معنی‌شناسی و کاربردشناسی..... ۳۴۷
- ۱-۱۷. بافت..... ۳۵۳
- ۲-۱۷. شاخص‌ها..... ۳۵۶
- ۳-۱۷. کوتاه نوشت‌ها..... ۳۵۷
- ۴-۱۷. تضمن در گفتگو..... ۳۵۸
- ۵-۱۷. پیش‌انگاری..... ۳۶۴
۱۸. معنی‌شناسی و روان‌شناسی..... ۳۶۹
- ۱-۱۸. معنی گوینده..... ۳۷۳
- ۲-۱۸. معنی جمله..... ۳۷۶
۱۹. معنی‌شناسی و متن..... ۳۸۱
- ۱-۱۹. متن..... ۳۸۴
- ۲-۱۹. انسجام..... ۳۸۷
- ۳-۱۹. پیوستگی..... ۳۹۱
- ۴-۱۹. نظریه‌ی تعبیرپذیری..... ۳۹۶
- ۵-۱۹. نظریه‌ی مناسبت..... ۴۰۲

۴۰۷.....	۲۰. معنی‌شناسی صوری.....
۴۱۶.....	۱-۲۰. دانش معنایی.....
۴۲۲.....	۲-۲۰. فرازبان معنی‌شناسی صوری.....
۴۲۳.....	۳-۲۰. نظریه‌ی مجموعه‌ها.....
۴۳۱.....	۴-۲۰. تحلیل منطقی.....
۴۳۲.....	۵-۲۰. منطق جمله‌ها.....
۴۴۰.....	۶-۲۰. منطق محمول‌ها.....
۴۴۵.....	۷-۲۰. منطق موجهات.....
۴۵۲.....	۸-۲۰. منطق مفهومی.....
۴۵۸.....	۹-۲۰. معنی‌شناسی مونتاژیو.....

۴۶۹.....	۲۱. پایان سخن.....
۴۸۳.....	کتابنامه.....
۵۰۳.....	نمایه.....

پیشگفتار

معمولاً به این نکته اشاره می‌شود که تاریخنگاری، مغز نویسندہ‌ای را می‌طلبد که مثل ساعت کار کند. بنابراین، خودم هم نمی‌دانم، با این مغزی که مثل خروس بی‌محل کار می‌کند، چرا باید به سراغ این کار می‌رفتم. من اساساً آشفته فکر می‌کنم و همیشه پرسش‌هایی برایم مطرح بوده‌اند که برای بقیه، فقط دلالت بر جنون می‌کنند. مسلماً این روش اندیشیدن به هیچ‌وجه برای تاریخنگاری مناسب نیست، زیرا وقتی گرفتار شلختگی در اندیشیدن باشی، این بی‌حواسی و شلختگی، بازمودهای خاص خود را هم به همراه خواهد داشت.

به هر حال، تمام تلاش‌ام را می‌کنم تا دست کم در این نوشته، بر عملکرد نامناسب مغزم مسلط باشم و بتوانم مخاطب‌ام را سردرگم نکنم. عنوان کتاب معلوم می‌کند که قرار است تاریخچه‌ای از مطالعه‌ی "معنی" را در اختیار خواننده قرار دهم. پس، مجبورم در همین پیشگفتار، تکلیف‌ام را با این خواننده روشن کنم. مخاطب این کتاب را فردی در نظر گرفته‌ام که با زبان‌شناسی و حتی تاریخ زبان آشناست. بنابراین نباید تصور کرد که از این نوشته، قرار است "معنی‌شناسی" یاد بگیریم. فردی که به سراغ خواندن این کتاب می‌آید، باید به مجموعه‌ی وسیعی از اطلاعات مجهز باشد؛ و برای نمونه، بداند که "مصدق" چیست؛ منظور از "دلالت"

چیست؛ فرق "مصدق" با "مفهوم" چیست؛ و غیره و غیره. فرض من بر این است که با چنین خواننده‌ای سروکار دارم.

در فصل نخست این نوشته، مواردی را مطرح کرده‌ام که بتوانند مسیر حرکت‌ام را در طول تاریخ معلوم کنند. بنابراین، تکرار همان مطالب در این پیشگفتار غیرضروری است و فقط یک نکته می‌ماند که باید در اینجا مطرح کنم. مخاطب من فارسی زبان است و به همین دلیل، تمامی نمونه‌هایم را از زبان فارسی به دست می‌دهم. مسلماً همین نمونه‌ها می‌توانند به ما کمک کنند تا صحت و سقم هر نگرشی را بهتر ارزیابی کنیم.

کسی که به سراغ خواندن این نوشته می‌آید و اندکی با هویت من آشنا باشد، به خوبی می‌داند که در وجودم، تمامی ملاک‌های "دانشمند بودن" سرکوب شده‌اند و کارم به جایی کشیده که همه چیز برایم مضحک است. بنابراین، در این تاریخ‌نگارشی، از همین مختصات بهره می‌گیرم و چون اساساً پایبند هیچ نگرشی در زبان‌شناسی نیستم، به نقد و بررسی‌هایی می‌پردازم که صرفاً در قالب هویت خودم، امکان توجیه می‌یابند.

سال‌هاست می‌شنوم که می‌گویند، حرف‌های فلانی فقط به درد کودکان و نوجوانان می‌خورد. من همیشه این مطلب را به حساب تعریف گذاشته‌ام، زیرا بر این باورم که اگر مطلبی را بلد باشم، باید بتوانم آن را به شکلی بیان کنم که کودک و نوجوان هم بفهمند. این نوشته هم به درد همان کودکان و نوجوانان می‌خورد، و فقط کافی است اینها با زبان‌شناسی آشنا باشند.

درون متن، تا جایی که توانسته‌ام از ارجاع به این و آن پرهیز کرده‌ام و فقط در کتابنامه آورده‌ام که مطالب را از چه منابعی استخراج کرده‌ام. البته روش مطلوب‌تر این بود که از ارجاع‌های سایر کتاب‌ها بهره بگیرم! این کار بسیار متداول است و امروزه بخشی از فرایند "دانشمند بودن" به حساب می‌آید. متفکرانی را می‌بینید که نوشته‌ای را جلوشان می‌گذارند و چون بلد نیستند آن را ترجمه کنند، همان کتاب را به فارسی "تالیف" می‌کنند؛ و آن وقت تمام منابع آن کتاب را از انگلیسی و فرانسه

گرفته، تا روسی و چینی و یونانی و لاتین در کتابنامه‌ی "تالیف" شان ذکر می‌کنند. من هنوز این هنر را یاد نگرفته‌ام و فکر می‌کنم، وقت‌اش گذشته که یاد بگیرم.

به هر حال، در همین پیشگفتار باید تکلیف‌ام را با چند نکته روشن کنم. نخست این که، این نوشته نه "درسنامه" است و نه "دانشنامه". این گزارش تاریخی "درسنامه" نیست، آن هم به این دلیل که قرار نیست، از خواندن‌اش، "معنی‌شناسی" یاد بگیریم. افزون بر این، "دانشنامه" هم نیست که قرار باشد، تک‌تک موارد مطرح شده در معنی‌شناسی را با ذکر جزئیات توضیح دهد.

من در روش تاریخنگاری‌ام، انتخاب‌های خودم را مد نظر داشته‌ام. این انتخاب-ها، دست کم برای خودم، موجه بوده‌اند. برای نمونه، در فصل‌های مختلف این نوشته، به لحاظ زمانی به عقب و جلو رفته‌ام تا بتوانم پیوند میان موضوعات را حفظ کنم.

اندیشیدن درباب "معنی"، در مسیری واحد صورت پذیرفته است. گاه ما نقشه-ای پیش‌رویمان خواهیم داشت که چند مسیر را به موازات هم نشان می‌دهند. عامل "زمان" در چنین شرایطی، صرفاً می‌تواند ابزاری گیج‌کننده به حساب آید. برای نمونه، ما بارها و بارها با این وضعیت مواجه می‌شویم که زبان‌شناسان، منطق‌دانان، فیلسوفان زبان، و حتی روان‌شناسان، هم‌زمان با یکدیگر به سراغ مطالعه‌ی "معنی" رفته‌اند و نگرش‌هایی را پیش‌رویمان قرار داده‌اند که همگی باید گزارش شوند و اتفاقاً در تضاد با یکدیگرند. ترجیح‌ام این بود که هر مسیر را به صورت مستقل گزارش کنم و سپس، در زمان به عقب بازگردم و به سراغ مسیر بعدی بروم.

از میان انبوه مطالبی که می‌شد در این تاریخنگاری معرفی کنم، صرفاً به مواردی اشاره کرده‌ام که در مسیری مشخص، ما را به معنی‌شناسی امروزی‌مان برسانند. اگر چه همیشه از کتاب‌های کلفت بیزار بوده‌ام، ولی این بار به حجم کتاب توجهی نداشته‌ام. هدف‌ام، گزارش "مهم‌ترین‌ها" بود. هر مطلبی هم که در نوشته‌های دیگر، "مهم" نامیده‌اند، برایم "مهم" نبود. معنی‌شناسی برایم شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که امروز دیگر برایمان بومی شده است. این "بومی" بودن، مسئولیتی را به گردن ما می‌گذارد. اگر من نتوانم برای تک‌تک نکات مطرح شده در مطالعه‌ی "معنی"،

نمونه‌ی "بومی" بیایم، مجبورم بپذیرم که یا آن نکته را دقیقاً نفهمیده‌ام؛ یا آن نکته موردی ویژه در زبانی خاص است؛ و یا از همه مهم‌تر، فارسی بلد نیستم. من در این نوشته، ثابت کرده‌ام که "معنی‌شناسی" در کشورمان "بومی" شده است.

کوروش صفوی

تهران. ۱۳۹۹

۱

آغاز سخن

در فصل حاضر قرار است معلوم کنم، برای این نوشته به وجود چه محدوده‌ای قایل شده‌ام. افزون بر این، باید مشخص کنم، با چه نگاهی به سراغ گزارش تاریخچه‌ی مطالعه‌ی "معنی" رفته‌ام. برپایه‌ی آنچه در اینجا خواهم گفت، این امکان فراهم خواهد آمد، تا در فصل‌های بعد، مسیری را برای رسیدن به هدف این مختصر طی کنم.

۱-۱. شیوه‌های تاریخنگاری

هر علمی به نوبه‌ی خود، دارای سابقه‌ای است و وقتی به سراغ زبان‌شناسی می‌رویم، درمی‌یابیم که دانش مطالعه‌ی زبان نیز در این مورد مستثنی نیست. با نیم نگاهی به نوشته‌های متفکران این حوزه، به درستی درمی‌یابیم که مجموعه‌ی وسیعی از این نوشته‌ها، به شرح سابقه‌ای از آرای متخصصان مختلف پرداخته‌اند و معلوم می‌کنند که مطالعه‌ی موردی خاص، با چه سابقه‌ای همراه بوده است.

شیوه‌ی تاریخنگاری برحسب هدف تاریخنگار انتخاب می‌شود و مسلماً تاریخنگاری خاصی را پدید می‌آورد. اگر از همین منظر به این مجموعه از نوشته‌ها نگاهی بیاندازیم، می‌توانیم به نوعی دسته‌بندی غیرقطعی برسیم. این که می‌گوییم،

"غیرقطعی"، به این دلیل است که دست‌کم به باور من، مرز مشخصی میان این تاریخنگاری‌ها نمی‌توان در نظر گرفت.

الف. **تاریخنگاری مکتب‌مدار.** در این مجموعه از تاریخنگاری‌ها، مورخ به سراغ ارائه‌ی گزارشی از تاریخ نگرشی می‌رود که احتمالاً خود او نیز از پیروان‌اش است. برای نمونه، فرض کنید کسی که پیرو نگرش ساختگرا در معنی‌شناسی است، نوشته‌ای را در اختیارمان قرار دهد که صرفاً به مطالعه‌ی "معنی" در این مکتب اختصاص یافته باشد. مسلماً این نوع تاریخنگاری امتیاز خاص خود را داراست، زیرا به دلیل تخصص فرد تاریخنگار در این حوزه، ما با طرح موشکافانه و دقیق نکاتی مواجه می‌شویم که معمولاً از نگاه دیگران دور می‌ماند. در این مورد می‌توان به تاریخنگارهای افرادی چون نیومایر (1980) یا دبیرمقدم (۱۳۸۳) اشاره کرد که به معرفی تاریخ پیدایش دستور زایشی و مسیر تکوین آن پرداخته‌اند. این روش تاریخنگاری معمولاً با این نارسایی روبه‌روست که آرای محققان غیروابسته به آن مکتب، به اجبار نادیده گرفته می‌شوند و فضایی پیش‌روی مخاطب قرار می‌گیرد که می‌تواند به سوءتعبیر بیانجامد. برای نمونه، نیومایر در این نوشته‌اش، آن چنان با قاطعیت در مورد انقلاب چامسکی سخن می‌گوید که انگار در همان ایام، تمامی متخصصان، دست‌کم در حوزه‌ی زبان‌شناسی، این امر را مورد تایید قرار می‌داده‌اند.

ب. **تاریخنگاری پیشگام‌مدار.** در این شیوه از تاریخنگاری، مورخ گزارشی از آرای متفکر یا متفکرانی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد که به باور او، در پیدایش یک مکتب یا نظریه‌ای در حوزه‌ی زبان‌شناسی دخیل بوده‌اند. نمونه‌ای در این مورد کتاب چامسکی (1966) است. چامسکی در این نوشته‌اش به معرفی آرای دکارت می‌پردازد تا معلوم کند نگاه این فیلسوف فرانسوی تا چه میزان در طرح دستور زایشی‌اش دخالت داشته است. امتیاز این مجموعه از تاریخنگاری‌ها در این نکته نهفته است که مخاطب به سابقه‌ی تاریخی یک نگرش پی می‌برد و برایش معلوم می‌شود که چه اندیشه‌ای به طرح اندیشه‌ی تازه‌ای انجامیده است. نارسایی این دسته از تاریخنگاری نیز مسلماً به نادیده گرفتن پیوند تاریخی آرای متفکران به یکدیگر باز می‌گردد. برای نمونه، کالر (1976) به هنگام بحث درباره‌ی پیشینه‌ی نگرش‌های

سوسور، تأثیرپذیری او را از ایپولیت تن، فیلسوف فرانسوی معاصر سوسور، مطرح می‌سازد، اما تأثیر بودیسم را بر آرای این فیلسوف نادیده می‌گیرد.

ب. **تاریخنگاری شخصیت‌مدار.** در این شیوه‌ی تاریخنگاری، مورخ به سراغ معرفی زندگینامه و شرح آرای شخصیتی برجسته در حوزه‌ی زبان‌شناسی می‌رود. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان کتاب کالر (۱۹۷۶) در شرح آرای سوسور، یا کتاب لاینز (۱۹۷۰) در شرح آرای چامسکی دانست. این مجموعه از تاریخنگاشته‌ها اطلاعات ارزشمندی را از زندگی و نگرش متفکری برجسته در اختیار مخاطب قرار می‌دهند، اما همواره با این نارسایی همراه‌اند که انتخاب‌های مورخ را به مخاطب تحمیل می‌کنند؛ به عبارت ساده‌تر، مخاطب را در مسیری قرار می‌دهند که مورد نظر مورخ بوده‌است. برای نمونه، در همان نوشته‌ی لاینز، ما صرفاً با زندگینامه‌ای از چامسکی مواجه می‌شویم که مورد توجه مورخ بوده‌است. بنابراین، ما در نهایت، با "چامسکی" لاینز مواجه می‌شویم و در همین محدوده باقی می‌مانیم.

ت. **تاریخنگاری موقعیت‌مدار.** در این نوع تاریخنگاری، مورخ به سراغ گزارش وضعیت مطالعاتی زبان در زمان و مکان خاصی می‌رود. نمونه‌ی خوبی از این دسته تاریخنگاشته‌ها را می‌توان مقاله‌ی کاوینگتون (۱۹۸۶) درباره‌ی نظریه‌های دستوری در اروپای قرون وسطی دانست. او کار خود را به معرفی نگرش‌هایی محدود ساخته‌است که از آغاز قرون وسطی تا زمانه‌ی رنسانس در اروپا رواج داشته‌اند. امتیازی که می‌توان برای این مجموعه از نوشته‌ها قایل شد، شرح موشکافانه‌ی موضوعی خاص در موقعیتی ویژه‌است. مسلماً این دسته از تاریخنگاری‌ها با نارسایی عمده‌ای مواجه‌اند که به همین مرزبندی زمانی و مکانی ارتباط می‌یابد. برای نمونه، ما در همین مقاله‌ی کاوینگتون به سابقه‌ی این دسته از نگارش‌ها پی نمی‌بریم و برایمان معلوم نمی‌شود که اولاً این دسته از نگرش‌های آبای کلیسا از کجا سرچشمه می‌گیرند، و ثانیاً به چه دلیل یا دلایلی، در قرن پانزدهم میلادی به بعد، به دست فراموشی سپرده می‌شوند.

ث. **تاریخنگاری عمومی.** در این شیوه از تاریخنگاری، گزارش مفصلی از سیر تکوین دانش مطالعاتی زبان در طول تاریخ و در مناطق مختلف جهان به دست داده

می‌شود. این همان شیوه‌ای است که مثلاً در کتاب رویینز (۱۹۶۷) مشاهده می‌شود. مورخ در تاریخنگاشته‌ی خود، در طول زمان به پیش می‌رود و برحسب شناخت خود، کلتی از مهم‌ترین موضوعات مرتبط با زبان‌شناسی را گزارش می‌کند. مهم‌ترین امتیاز این دسته از تاریخنگاشته‌ها، همین عمومی بودن کل گزارش است؛ هر چند این عمومیت در نوع خود کاملاً نسبی است. چنین گزارش‌هایی، فضایی عام را از تمامی مباحث مرتبط با مطالعه‌ی زبان، در اختیار مخاطب قرار می‌دهند و می‌توانند او را در مسیر مطالعات تخصصی‌تر به پیش ببرند. اما ما در این شیوه از تاریخنگاری‌ها با دو نارسایی عمده مواجه می‌شویم. نخست این مورخ همواره طبقه‌بندی زمانی و مکانی‌ای را مد نظر قرار می‌دهد که برایش آسانتر است. به همین دلیل، مثلاً رویینز، بیشترین توجه خود را معطوف به مطالعات غربیان و زمان‌بندی‌های اروپائیان می‌کند و تمامی آنچه درباره‌ی مطالعات شرقی‌ها مطرح می‌سازد، محدود به چند صفحه می‌شود. دوم این که مورخ به اجبار آمیخته‌ای از مطالبی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد که تفکیک‌شان از یکدیگر کاری مشکل و گاه حتی ناممکن است. برای نمونه، مونن (۱۹۶۷) به گونه‌ای تاریخنگاشته‌ی خود را به تدوین در آورده است که انگار در هر دوره‌ای، تمامی حوزه‌های مطالعه‌ی زبان، از مطالعه‌ی خط گرفته تا آواها، و از مطالعه‌ی صرف و نحو گرفته تا مطالعه‌ی معنی، به شکلی تفکیک‌ناپذیر صورت می‌گرفته است.

ج. تاریخنگاری موضوع‌مدار. در این شیوه از تاریخنگاری، مورخ به گزارش پیشینه‌ی مطالعاتی می‌پردازد که در یک حوزه یا درباره‌ی موضوعی خاص صورت پذیرفته‌اند. پژوهش الن (۱۹۸۱) درباره‌ی آواشناسی در یونان باستان، یا گزارش گیررتس (۲۰۱۰) درباره‌ی نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی، نمونه‌های بارز این روش تاریخنگاری‌اند. مسلماً نوشته‌ی حاضر را نیز باید در همین گروه از تاریخنگاری‌ها دسته‌بندی کرد. این روش تاریخنگاری، مسیر مطالعات انجام شده را در حوزه‌ای خاص معلوم می‌کند، اما در نوع خود با نارسایی عمده‌ای نیز مواجه است. مورخ با انتخاب چنین روشی، همواره با این مساله درگیر است که آیا اصطلاحی، در طول تاریخ در همان مفهوم امروزی‌اش به کار رفته است یا نه. برای نمونه، آیا من به

هنگام گزارش دیدگاه ارسطو در باب "استعاره"، با همان اصطلاحی سروکار دارم که مثلاً عبدالقاهر جرجانی مد نظر داشته است؟ آیا این اصطلاح در قالب تعریفی ثابت و دست نخورده، در همان مفهومی به کار می‌رود که مثلاً یاکوبسن مورد نظر دارد؟ عکس این مطلب، به مراتب پیچیده‌تر است؛ یعنی وقتی اصطلاحات متعددی پیش‌رویمان قرار می‌گیرند و به دلیل همین تفاوت صوری، مفهوم‌شان را متفاوت فرض می‌کنیم. مثلاً آیا آنچه عبدالقاهر جرجانی، "نظم" می‌نامد، با آنچه کتز و فودور، "قواعد ترکیب‌پذیری معنایی" نامیده‌اند، فرق دارد؟ مشکل عمده‌ی این شیوه از تاریخنگاری، همین مورد خاص است که اتفاقاً می‌تواند ما را به گمراهی در طرح مطالب بکشانند. برای نمونه، آنچه ما در فارسی "نام" می‌نامیم و معادل انگلیسی name است، در یونانی باستان onoma بوده است. افلاطون همین onoma را در مفهومی به کار می‌برده که با تعریف ارسطویی‌اش تفاوت دارد. وقتی به زمانه‌ی دیونوسیوس تراکس (۱۳۷۷) می‌رسیم، از همین اصطلاح در مفهوم دیگری استفاده شده است که نه پیوندی با نگرش افلاطون دارد، و نه دقیقاً همانی است که ارسطو مورد نظر داشته است.

۱-۲. روش طبقه‌بندی

تا به اینجا تکلیف‌مان با یک نکته روشن شد و آن این که تاریخنگاری حاضر را باید نوعی تاریخنگاری موضوع‌مدار فرض کرد. موضوع این گزارش، "معنی" است و قرار است در این نوشته به تاریخ مطالعه‌ی معنی پرداخته شود. بنابراین، اصطلاح "معنی‌شناسی"، آن‌گونه که در عنوان این کتاب نیز آمده است، در نوع خود، گمراه‌کننده است، زیرا می‌تواند مخاطب را به سوءتعبیر بکشاند و او را متقاعد کرده باشد که نوشته‌ی حاضر از زمانه‌ی کاربرد اصطلاح "معنی‌شناسی" در هیئت معاصرش آغاز خواهد شد و تا عصر حاضر ادامه خواهد یافت. مسلماً چنین تعبیری از اصطلاح "معنی‌شناسی" توجیه خاص خود را داراست، البته اگر آنچه مطالعه‌ی "معنی" نامیده می‌شود، سابقه‌ای نمی‌داشت و در محدوده‌ی مطالعات زبان‌شناسان

معاصر باقی می‌ماند. اما واقعیت امر چیز دیگری است. ما هر چه به گذشته بازمی‌گردیم، باز هم به زمانه‌ای می‌رسیم که در مورد "معنی" اندیشیده‌اند و انگار، هر بار که انسان به اندیشیدن دریاب "زبان" پرداخته است، بحث درباره‌ی "معنی" نیز حضور داشته است. بنابراین، در این نوشته، ما نیز باید برحسب مستندات تاریخی به گذشته بازگردیم و سابقه‌ای را برای مطالعه‌ی "معنی" مدّ نظر قرار دهیم که در حدّ و اندازه‌های سابقه‌ی مطالعه‌ی "زبان" است. اگر چنین نگرشی را مدّ نظر قرار دهیم، روش کارمان باید چیزی شبیه به روش تاریخنگاران عمومی فرض شود، آن هم در شرایطی که قرار است "موضوع‌مدار" تلقی شود.

حال، با توجه به آنچه گفتیم، اجازه دهید به سراغ تاریخنگاشته‌های عمومی برویم و معلوم کنیم، کدام یک از روش‌های طبقه‌بندی برای کار ما مناسب‌تر می‌نماید. در تمامی تاریخنگاری‌های عمومی موجود که دریاب زبان‌شناسی صورت پذیرفته است، ملاک اصلی، تاریخ زبان‌شناسی در اروپاست. دلیل این امر نیز کاملاً موجه می‌نماید. نخست این که زبان‌شناسی معاصر در نهایت، در اروپا در هیئت دانشی مستقل معرفی می‌شود؛ و دوم این که سابقه‌ی تاریخی این مجموعه از مطالعات در اروپا به درستی معلوم است. به همین دلیل، وقتی به سراغ کتاب رویینز می‌رویم، برایمان معلوم می‌شود که او مسیر این تاریخ را در اروپا دنبال می‌کند. وی در بخشی از تاریخنگاشته‌اش که به عصر رنسانس در اروپا مربوط می‌شود، به سراغ مطالعات زبان‌شناسان شرق می‌رود؛ یعنی زمانه‌ای که این دسته از مطالعات برای اروپاییان شناخته می‌شوند. او حتی مطالعه دریاب زبان سنسکریت و آرای پانی‌نی را به بخشی موکول می‌کند که آرای وی در اختیار اروپاییان قرار گرفته است. بنابراین، روش رویینز سبب می‌گردد تا ما در طول تاریخ دائماً به عقب و جلو برویم و خودمان را در مسیری قرار دهیم که برای متخصصان اروپایی طرح‌بندی شده است. این همان شیوه‌ای است که در تاریخنگاری مونس نیز مطلوب بوده است و به نظر می‌رسد، نوعی تاریخنگاری اجباری است.

روش دیگر، همانی است که لا (1995) در تاریخنگاری‌اش مدّ نظر قرار می‌دهد. او برای رسیدن به هدف‌اش، مطالعات اروپاییان، هندیان، مسلمانان و غیره را

از هم تفکیک می‌کند و طبقه‌بندی عجیبی را پیش‌رویمان قرار می‌دهد. برای او، هر کسی که به سراغ مطالعه‌ی زبان سنسکریت رفته باشد، هندی است، حتی فردی نظیر پانی‌نی که در زمانه‌ی پیش از پیدایش کشوری به نام هند می‌زیسته است. افزون بر این، انگار هر کسی هم که درباره‌ی زبان عربی مطالعه کرده باشد، باید عرب به حساب بیاید. در چنین شرایطی، پانی‌نی هندی می‌شود و سیویه نیز در میان اعراب جا می‌گیرد.

به این ترتیب، دست کم به باور من، در این نوشته باید روش طبقه‌بندی دیگری را مدّ نظر قرار داد که برای مخاطب کتاب حاضر مناسب‌تر نماید. این روش دسته‌بندی مطالب، در نهایت، باید بتواند ما را به معنی‌شناسی امروز برساند، ولی تاریخ بومی مطالعات خودمان را نادیده نگیرد، به‌ویژه وقتی با نیم‌نگاهی به این مجموعه از مطالعات، به دو نکته‌ی عمده پی می‌بریم. نخست این که مجموعه‌ی وسیعی از آنچه در باب "معنی" و "دلالت" مطرح شده است، انگار از شرق به غرب راه یافته است؛ و دوم این که بخش عمده‌ای از مطالعه‌ی "معنی" با هدف دستیابی به اهداف دیگری صورت پذیرفته است.

متأسفانه به دلیل فقدان مستندات، این امکان در اختیارمان نیست که بتوانیم از روشی متوازن بهره بگیریم. ما با تاریخ بریده‌ای از مطالعات ایرانیان در باب معنی مواجهیم. از زمانه‌ی پیش از اسلام، تقریباً هیچ سندی در اختیارمان نیست که معلوم کند، در این موارد چگونه می‌اندیشیده‌ایم. اما یک نکته‌ی عمده را می‌توانیم دریابیم و آن این که مطالعه‌ی "معنی" در این دیار باید سابقه‌ی طولانی‌تری داشته باشد. این احتمال اساساً متفی است که فرض کنیم، ناگهان در قرن دوم هجری، افرادی پیش‌رویمان ظاهر شوند و منابعی را در اختیارمان قرار دهند که حتی امروز نیز برایمان پیچیده می‌نمایند. نیم‌نگاهی به نوشته‌های موجود، ادعای مرا تأیید می‌کند. برای نمونه و برپایه‌ی اسنادی که در اختیارمان‌اند، کاربرد اصطلاح "مجاز" را باید برای نخستین بار به ابوعبیده‌معر بن المثنی (متوفی ۲۸۰ هـ. ق.) در رساله‌ی *مجاز القرآن* نسبت داد. به عبارت ساده‌تر، ما ناگهان در قرن سوم هجری با کتابی روبه‌رو می‌شویم که قرار است، به معرفی شگردی به نام "مجاز" پردازد. این در حالی است که

نویسنده‌ی این رساله، تعریفی از "مجاز" به دست نمی‌دهد و یگراست به سراغ دسته‌بندی این شگرد برحسب انواع "علاقه" می‌رود. او حتی به تمایز میان "علاقه"ها نیز نمی‌پردازد و بدون کوچک‌ترین معطلی، به ارائه‌ی نمونه‌هایی از آنها در قرآن بسنده می‌کند. انگار قرار است، هر کسی که به خواندن این رساله می‌پردازد، از پیش بداند که "مجاز" چیست و به چه روابطی، "علاقه" می‌گویند. مسلماً برای کسی که تا حدی با فنون و صناعات ادبی آشنایی داشته باشد، این نکته کاملاً واضح است که مجموعه‌ی وسیعی از این "علاقه"ها، نوعی رابطه‌ی معنایی را میان دو واحد در جمله معلوم می‌کنند. به عبارت دیگر، ما با رساله‌ی مختصری سروکار خواهیم داشت که بدون کوچک‌ترین سابقه‌ای، آگاهی از ده‌ها نکته‌ی پیچیده‌ی معنایی را در سطح واژه، و نیز در سطح جمله، بدیهی فرض کرده است.

نمونه‌هایی از این دست، ما را در برابر نوعی تاریخ "قطع شده از سابقه" قرار می‌دهد. وقتی به سراغ *اشتادهایی پانی‌نی* می‌رویم، کتابی را پیش‌رویمان می‌بینیم که قرار است، نخستین دستورنامه‌ی زبان سنسکریت به حساب آید، آن هم در حالی که نویسنده‌اش به ده‌ها دستورنویس پیش از خود ارجاع می‌دهد. پانی‌نی در حدود سال ۳۵۰ ق.م. در ناحیه‌ی گنداره، از ایالات شرقی ایران در دوره‌ی هخامنشیان می‌زیسته است که امروز ناحیه‌ای در شمال پاکستان و نزدیک به کشمیر است. پس از سقوط حکومت هخامنشیان و به روی کار آمدن سلوکیان، تا پایان حکومت ساسانیان و برقراری اسلام در ایران، ما صرفاً با دستورنامه‌هایی مواجه می‌شویم که برای زبان سنسکریت نوشته شده‌اند و یکسره، همان الگوی پانی‌نی را دنبال می‌کنند. ولی ناگهان، حدود هزار سال بعد، ما با رساله‌ای روبه‌رو می‌شویم که حتی اسم هم ندارد و *الکتاب* نامیده می‌شود. این کتاب را جوانی از اهالی شیراز ملقب به سیویه می‌نویسد، آن هم به عنوان نخستین دستورنامه‌ی زبان عربی. روشی که این دو دستورنامه‌ی سنسکریت و عربی اتخاذ کرده‌اند، آن قدر شبیه به هم‌اند که ما را فقط در برابر یک فرض قرار می‌دهد و آن این که، ما با تاریخی "قطع شده از سابقه" سروکار داریم.

این مطالب را یادآور شدم تا تکلیفام را با روش طبقه‌بندی مطالب در این تاریخنگاری روشن کرده باشم، من در این نوشته چاره‌ای ندارم جز این که برپایه‌ی مستندات به پیش بروم. افزون بر این، الگویی هم در اختیارم نیست که بتوانم پایه‌ی کارم قرار دهم. تنها نوشته‌ی منسجمی که پیش‌رویمان است، کتاب گوردن (1982) است که تاریخ مطالعه‌ی "معنی" را از زمانه‌ی پیدایش اصطلاح "معنی‌شناسی" و چند دهه پیش از قرن بیستم، در نظر می‌گیرد و تا حدود دهه‌ی هشتاد قرن بیستم به پیش می‌رود. افزون بر این، کتاب گیرترس (2010) را نیز در اختیار داریم که آن هم، همین محدوده‌ی زمانی را در نظر می‌گیرد و فقط به گونه‌ای از مطالعه‌ی معنی اشاره می‌کند که معنی‌شناسی واژگانی به حساب می‌آید. جدا از این دو نوشته، من هیچ منبعی را نیافتم که به تاریخ مطالعه درباب "معنی" پرداخته باشد. این دو کتاب نیز مشکلی را از من حل نمی‌کنند. من در این نوشته، مخاطبام را فارسی‌زبانی در نظر گرفته‌ام که با زبان‌شناسی کاملاً آشناست. بنابراین، نمی‌توانم صرفاً به گزارش دل‌خوش کنم که این مخاطب از پیش می‌داند. پس، باید با این هدف به پیش بروم که اولاً در تمامی موارد، نمونه‌هایم برای طرح تک‌تک مطالب، برگرفته از زبان فارسی باشند، و ثانیاً صحت و سقم هر رای را ارزیابی کنم و معلوم کنم، به چه دلیل یا دلایلی، نگرشی مردود جلوه کرده و جایش را به نگرش دیگری داده است.

تا به اینجا، معلوم شد که نوشته‌ی حاضر، نوعی تاریخنگاری موضوع‌مدار است و از آنجا که در طول زمان به پیش می‌رود، هیئت نوعی تاریخنگاری عمومی را داراست، موضوع این تاریخنگاری، مطالعاتی است که درباب "معنی" صورت پذیرفته‌اند. این تاریخنگاشته مبتنی بر مستندات موجود است و در مسیری به حرکت خود ادامه می‌دهد که بتواند، ابتدای این تاریخ را به زمان حال و متاخرترین نگرش‌ها در حوزه‌ی معنی‌شناسی برساند. اگر من بخواهم در این مسیر باقی بمانم، به ناچار باید از نوعی تقلیل‌گرایی بهره بگیرم؛ یعنی مواردی را مد نظر قرار دهم که در همین مسیر قرار گرفته‌اند. در چنین شرایطی، به اجبار این مسیر را در غرب دنبال خواهم کرد. اما این تقلیل‌گرایی در حدی نخواهد بود که یکباره آرای شرقیان، به‌ویژه ایرانیان

و هندیان را نادیده بگیرم، زیرا در بسیاری از موارد، دست‌کم به باور شخصی‌ام، آرای اینان در پیدایش این مسیر غربی دخیل بوده‌اند.

اجازه دهید، برای درک بهتر روش کارم، از تشبیهی بهره بگیرم. فرض کنید، مسیر راه ما از حدود قرن چهارم پیش از میلاد در غرب آغاز می‌شود و جاده‌ی مستقیمی است که ما را به دهه‌ی دوم قرن بیست و یکم می‌رساند. اما در میان این مسیر مستقیم، ما با کوه‌هایی مواجه می‌شویم که به اجبار، این مسیر مستقیم را تغییر می‌دهند. این کوه‌ها را همان نگرش‌هایی در نظر بگیرید که در نقشه‌ی این جاده‌ی مستقیم تأثیر می‌گذارند. من در همان جاده‌ی مستقیم به پیش می‌روم و هر بار که به کوهی رسیدم، در همان‌جا، تأثیر این کوه را در تغییر این مسیر توضیح خواهم داد. روش دیگری به عقل‌ام نمی‌رسد.

۱-۳. موضوع مطالعه

هدف از این تاریخ‌نگاری، گزارشی از تاریخ مطالعه‌ی "معنی" است و اتفاقاً مشکل عمده‌ی ما با همین اصطلاح "معنی" آغاز می‌شود. فرض کنید، ما دور میز شام ایستاده‌ایم که رویش یک سفره‌ی سفید انداخته‌اند. یک خارجی به ما نزدیک می‌شود و به زبان مادری‌اش چیزی می‌گوید که هیچ‌کدام نمی‌فهمیم. او به هنگام گفتن آن جمله، با انگشت اشاره‌اش به روی آن میز می‌کوبد. ما این احتمال را در نظر می‌گیریم که او لغتی را از ما می‌پرسد. یکی از ما رو به او می‌کند و می‌گوید، "سفره". من که فکر کردم، او رنگ آن سفره را مورد نظر دارد، می‌گویم، "سفید". نفر بعدی به او می‌گوید، "پارچه". نفر کناری به او می‌گوید، "میز". کنارش کس دیگری ایستاده که به صدای انگشت او توجه دارد و می‌گوید "توق". آن خارجی تمام این لغت‌ها را در دفترچه‌اش واج‌نویسی می‌کند و می‌رود. مدتی بعد، این خارجی مقاله‌ای می‌نویسد و در مقاله‌اش به پیچیدگی‌های زبان فارسی اشاره می‌کند و می‌نویسد، فارسی زبانان برای آنچه ما "شام" می‌گوییم، ده‌ها واژه‌ی مختلف دارند که هیچ‌کدام شبیه آن یکی نیست!

نمونه‌ام تا حدی مضحک به نظر می‌رسد، ولی به هر حال، ما را به وضعیت‌مان با همین اصطلاح "معنی" می‌رساند. ما در این تاریخنگاری با کدام "معنی" سروکار داریم؟ به نمونه‌هایی (۱) تا (۶) توجه کنید:

- (۱). "برنا" به معنی "جوان" است.
- (۲). "پیر" به معنی کسی است که سال‌ها از عمرش می‌گذرد.
- (۳). معنی این کارهایت را نمی‌فهمم.
- (۴). معنی نداره که هر شب دیر ییای خانه.
- (۵). "گل" به معنی زیبایی است.
- (۶). "وجدان" برایش هیچ معنی‌ای نداره.

اگر این نمونه‌ها را ادامه بدهیم، خواهید دید که همین واژه‌ی "معنی" که قرار است اصطلاحی فنی به حساب آید، در زبان خودکار فارسی، ده‌ها معنی مختلف دارد. مشکل عمده زمانی پیش‌رویمان قرار می‌گیرد که می‌بینیم، تمامی این معانی اصطلاح "معنی"، در مطالعه‌ی "معنی" نیز دخیل بوده‌اند. به عبارت دقیق‌تر، وقتی به سراغ آرای متفکران درباب "معنی" می‌رویم، در می‌یابیم که این "معنی"، موضوع مشخصی نیست. در همین زبان فارسی خودمان، لفظ "معنی" هم می‌تواند به یک عمل اشاره داشته باشد و هم به نتیجه‌ی یک عمل. اگر این عمل را "دلالت" بنامیم، نتیجه‌ی این عمل، یا "مصادق" در جهان خارج است و یا تصویری از این مصداق در مغزمان که "مفهوم" نامیده می‌شود. افزون بر این، همین "مفهوم" نیز در دو معنی به کار می‌رود؛ یکی آنچه نوعی تصویر کلی است، و دیگری، آنچه "تعریف" نامیده می‌شود. ما در طول تاریخ، با تمامی این معانی مختلف "معنی" درگیریم.

جدا از این مساله‌ی عمده، به هنگام گزارش آرای متفکران مختلف، با مشکلات عمده‌تری نیز مواجهیم. گاه "معنی" صرفاً در سطح واژه مطرح می‌شود، و گاه فقط در سطح جمله. در بسیاری از موارد نیز تکلیف‌مان معلوم نیست و نمی‌شود واحد مطالعه را معلوم کرد. گاه از این اصطلاح برای اشاره به تحول تاریخی یک زبان در طول زمان استفاده شده است، و گاه در می‌مانیم که اصطلاح "معنی" را در قالب چه نگرشی در نظر گرفته‌اند. تمامی این نگرش‌ها به شکلی در هم آمیخته

پیش‌روی ماست و مصیبت اصلی، زمانی خود را نشان می‌دهد که بخواهیم تکلیف-مان را با آنها معلوم کنیم. برای تشخیص بهتر این معضل، به نمونه‌ی (۷) توجه کنید:

(۷). "مفهوم" در دیدگاه سوسور، تصویری است که در ذهن ما از مصداقی در جهان خارج نقش می‌بندد. برای نمونه، می‌توان فرض کرد، ما در جایی ایستاده‌ایم که صندلی‌ای وجود ندارد و شما از من می‌پرسید، "صندلی" چیست. من با گفتن این که "صندلی یک چهارپایه است که پستی دارد"، تصور یک "صندلی" را در ذهن شما پدید می‌آورم.

مصیبت ما با مطالبی از این دست آغاز می‌شود، زیرا مشخص است که در نمونه‌ای نظیر (۷)، دو "مفهوم" مختلف با هم قاطی شده‌اند. یکی "مفهوم" در معنی تصویری‌اش، و دیگری، "مفهوم" در معنی تعریفی‌اش. وقتی ما به سراغ "مفهوم" از منظر سوسور می‌رویم، مساله بر سر تصویر یا تصویری است که از مصداقی در جهان خارج در ذهن‌مان ثبت شده است. این "مفهوم"، نتیجه‌ی نوعی عمل تصویربرداری است. در حالی که وقتی به سراغ متفکری نظیر فرث می‌رویم، درمی‌یابیم که او "مفهوم" را نتیجه‌ی "دلالت درون زبانی" می‌داند؛ یعنی وقتی من به کمک جمله یا جمله‌هایی از زبان، معنی واحدی را برایتان تعریف می‌کنم. متأسفانه، هر کتابی را در حوزه‌ی معنی‌شناسی برداریم و نیم‌نگاهی به آن بیاندازیم، مآل‌آمال از همین آمیختگی‌هاست. مسلماً برای فردی که حوزه‌ی تخصصی مطالعات‌اش، معنی‌شناسی باشد، تشخیص مجموعه‌ای از این آمیختگی‌ها، کار چندان دشواری نیست؛ ولی مساله زمانی پیچیده می‌شود که متخصص نیز در تشخیص نوع "معنی" درمی‌ماند. برای نمونه، وقتی به سراغ مولفه‌های معنایی می‌رویم و درمی‌یابیم که مثلاً فلان متفکر، معنی واژه‌ی "مرد" را "انسان مذکر بالغ" در نظر می‌گیرد. آیا ما در اینجا با "مفهوم" یک واژه سروکار داریم؟ آیا این "مفهوم" برگرفته از مصداق جهان خارج نیست؟ آیا تصویری است که از مصداق "مرد" در مغزمان ثبت شده است؟ "انسان مذکر بالغ" را باید "تعریف" این واژه در نظر بگیریم، یا "مفهوم" این واژه؟ این مجموعه از پرسش‌ها ما را دائماً درگیر خود می‌سازند، زیرا وقتی در حکم یک مورخ، صرفاً قرار باشد گزارشی از آرای معنی‌شناسان در اختیار مخاطب قرار

گیرد، لاجرم باید نقش یک مورخ را نیز ایفا کرد و نظر شخصی خود را به تاریخ نیافزود.

مسأله‌ی دیگری که در تاریخ‌نگاری مطالعه‌ی "معنی" پیش‌رویمان قرار می‌گیرد، تاثیری است که نوعی اندیشه یا باور غیرزبانی بر این مجموعه از مطالعات باقی می‌گذارد و تا زمانی که ما دقیقاً به این باورها پی نبریم، برایمان معلوم نمی‌شود که منظور اصلی و هدف متفکر از طرح این نکات چه بوده است. متخصصی که با تاریخ زبان‌شناسی آشنایی داشته باشد، به خوبی درمی‌یابد که من به چه مواردی اشاره می‌کنم. نمونه‌ی بارزش، زمانی است که مثلاً در قرون وسطی به آرای افرادی می‌رسیم که "اصحاب وجه" نامیده می‌شوند؛ یعنی گروهی از آبای کلیسا که سعی دارند، مطالعه‌ی دستور زبان لاتین را با باورهای مسیحیت سازگار کنند. مسلماً وقتی مورخی بخواهد گزارشی از آرای این مجموعه از متفکران به دست دهد، این مجموعه از باورها را به کناری می‌نهد و صرفاً به ارائه‌ی گزارشی از مطالعات اینان بسنده می‌کند. این دقیقاً همان کاری است که مثلاً روبینز نیز در کتاب خود انجام داده است. نتیجه‌ی این کار، چیزی نیست جز این که ما با مجموعه‌ای از دسته‌بندی‌های بی‌دلیل مواجه شویم و در نهایت هم درنیابیم که مسأله بر سر چیست. ما همین مسأله را با آرای دکارت و سپس با طرح دستوری داریم که چامسکی پیش‌رویمان قرار می‌دهد و در نهایت، برایمان معلوم نمی‌شود، دوشقی بودن نمودارهای درختی در دستور زایشی، مبتنی بر چه باوری است. آرای دستورنویسان پُرت رویال، یا حتی دسته‌بندی اجزای کلام در عربی به "اسم" و "فعل" و "حرف" نمونه‌های دیگری از همین مواردند. پیشتر به این نکته اشاره کردم که همین روش دسته‌بندی سیبویه، به گونه‌ای خاص خود، در آرای پانی‌نی و مطالعات‌اش دریاب زبان سنسکریت نیز دیده می‌شود. ما اگر با باورهای تثلیثی حاکم بر این نگرش آشنا نباشیم، هیچ دلیلی برای این نوع دسته‌بندی‌ها نمی‌یابیم.

اجازه دهید، در این مورد به یکی از شناخته شده‌ترین نمونه‌ها اشاره کنم. ما در قرن دوم هجری، ناگهان با نایغه‌ای به نام خلیل بن احمد مواجه می‌شویم که پژوهش‌های عجیبی را پیش‌رویمان قرار می‌دهد. یکی از این مطالعات، معرفی

مجموعه‌ی قواعدی است که او برای وزن منظومه‌های عربی معرفی می‌کند و "عروض" نامیده می‌شود. ریشه‌ی این اصطلاح بر ما معلوم نیست. حتی برایمان مشخص نیست، اعراب در دوره‌ی پیش از اسلام، به چه دلیلی، چنین وزن‌هایی را در سرودن منظومه‌هایشان به کار می‌برده‌اند. گمانه‌زنی‌هایی نیز که پیش‌رویمان‌اند، بیشتر به افسانه می‌مانند. مثلاً گفته می‌شود، او به هنگام گذر از بازار مسگرها و گوش دادن به صدای چکش مسگران، عروض را کشف کرده است. تمامی این حرف‌ها، حتی ریشه‌شناسی‌هایی که برای اصطلاح "عروض" مطرح شده‌اند، حکایت از این واقعیت دارند که سابقه‌ی باور به این ضرب‌آهنگ‌ها پوشیده مانده است.

به این ترتیب، در تاریخ‌نگاشته‌ی حاضر، من برای خودم، وظیفه‌ی دیگری را نیز در نظر گرفته‌ام و آن این که، در حدّ سوادم، به سرچشمه‌های اصلی نگرش‌های مختلف درباب "معنی" نیز اشاره کنم، تا مخاطب این تاریخ میان زمین و آسمان معلق نماند و بتواند رابطه‌ی میان اندیشه‌های مختلف را دریابد.

۱-۴. مسیرها و اندیشه‌ها

تا به اینجا، مشخص شد که من در این تاریخ‌نگاری از اصطلاح "معنی‌شناسی" در وسیع‌ترین مفهوم‌اش استفاده می‌کنم و در طول تاریخ، هر نوع اندیشیدنی را درباب "معنی" گزارش خواهم کرد. همین مسیر، ما را در برابر اندیشه‌های متعددی قرار می‌دهد که معرفی‌شان می‌تواند برایمان از اهمیتی جدی برخوردار باشد.

وقتی ما در طول تاریخ این مسیر مطالعات را مدّ نظر قرار می‌دهیم، می‌توانیم دست‌کم به وجود سه گونه "معنی‌شناسی" قایل شویم. بر حسب نوع اندیشیدن درباب "معنی"، می‌توان این سه گونه "معنی‌شناسی" را در سه طبقه‌ی "معنی‌شناسی فلسفی"، "معنی‌شناسی منطقی"، و "معنی‌شناسی زبانی" دسته‌بندی کرد. برپایه‌ی همین طبقه‌بندی ناشیانه و پرابهام، می‌شود فرض کرد که آرای متفکرانی نظیر افلاطون، رواقیون، آستین، یا حتی ویتگنشتاین را باید در طبقه‌ی اندیشه‌هایی قرار داد که با آرای مونتائیو یا استراوسن فرق دارند، و این دو "معنی‌شناسی" نیز مثلاً با

مسیر تفکر یلمزلف یا کتر متفاوت است. وقتی به سراغ "معنی‌شناسی زبانی" می‌رویم، در همان شاخه‌ای از مطالعه‌ی "معنی" قرار می‌گیریم که در زبان‌شناسی معرفی می‌شود. در این دسته‌بندی، بر حسب این که "معنی" را "مصادق" در نظر بگیریم، یا "مفهوم"، به دو شیوه‌ی اندیشیدن درباب "معنی" می‌رسیم و سپس درمی‌یابیم که با توجه به واحد مطالعه‌ی "معنی"، به دو نوع "معنی‌شناسی واژه‌بنیاد" و "معنی‌شناسی جمله‌بنیاد" می‌رسیم. این که "معنی" را به لحاظ نظری بررسی کنیم، یا کاربردی، دو طبقه‌ی "معنی‌شناسی نظری" و "معنی‌شناسی کاربردی" در برابرمان ظاهر می‌شوند. افزون بر این، می‌توانیم به وجود دو طبقه‌ی "معنی‌شناسی در زمانی" و "معنی‌شناسی هم‌زمانی" نیز قایل شویم.

به کمک همین دسته‌بندی‌های استقرایی و ناشیانه، می‌توان به مقوله‌هایی دست یافت که اطلاعات اولیه و البته نادقیقی را پیش‌رویمان قرار می‌دهند. برای نمونه، از همین طریق می‌توان فرض کرد که مطالعه‌ی "معنی" از منظر برآل، نوعی "معنی-شناسی زبانی، واژه‌بنیاد، نظری، و در زمانی" است، در حالی که نظریه‌ی کارگفت‌های آستین را می‌توان نوعی "معنی‌شناسی فلسفی، جمله‌بنیاد، کاربردی، و هم‌زمانی" تلقی کرد. این نوع تعیین مسیرها می‌تواند برایمان راهگشا باشند. برای نمونه، آنچه در سنت مطالعات ایرانیان، "فن معانی" نامیده می‌شود، نوعی معنی‌شناسی کاربردی است که در سطح جمله، به مطالعه‌ی معنی ثانویه‌ی جمله‌ها می‌پردازد. بنابراین، می‌توان این مجموعه از مطالعات را نوعی "معنی‌شناسی زبانی، جمله‌بنیاد، کاربردی، و هم‌زمانی" تلقی کرد. اما این که مدعی می‌شوم، استفاده از چنین برچسب‌هایی نادقیق است، به این دلیل عمده است که در بسیاری از موارد، تغییر در نگرش‌ها، ما را در شرایطی قرار می‌دهد که باید در نوع مقوله‌هایمان دائماً تجدید نظر کنیم. برای نمونه، نگرش لایتز (1972) به هنگام معرفی روابط مفهومی در تعریف مفهوم واژه-ها، نگرشی است که می‌تواند "معنی‌شناسی زبانی، واژه‌بنیاد، نظری، و هم‌زمانی" به حساب آید؛ آن هم در شرایطی که لایتز با تغییر موضع‌اش، به تدریج (1995) به "معنی‌شناسی زبانی، جمله‌بنیاد، کاربردی، و هم‌زمانی" گرایش می‌یابد. متفکری نظیر گوکر (2003)، از طریق منطق و مقدمه‌های منطقی به سراغ مطالعه‌ی "معنی" آمده

است، ولی استدلال‌هایش را نمی‌توان مانند مثلاً دیویدسن در حوزه "معنی‌شناسی منطقی" دسته‌بندی کرد و چنین می‌نماید که نگرش او را نسبت به "معنی" باید نوعی "معنی‌شناسی زبانی، جمله‌بنیاد، کاربردی، و همزمانی" تلقی کرد. همین مورد، یعنی وقتی من بر حسب سلیقه‌ی شخصی‌ام، این مقوله‌ها را سر هم می‌کنم، چنین برچسب‌هایی را نادقیق می‌کند. بنابراین، در این تاریخ‌نگاشته تمام تلاش‌ام این خواهد بود که نگرش شخصی‌ام را به گزارش‌ام تحمیل نکنم و مخاطب را با مجموعه‌ای پیش‌انگاشته درگیر نسازم.

۱-۵. طبقه‌بندی زمانی

پیشتر به این نکته اشاره کردم که هدف‌ام از این تاریخ‌نگاری، حرکت در مسیری است که ما را به متاخرترین مطالعات امروزی در حوزه‌ی "معنی‌شناسی" برساند. بنابراین، به اجبار، کار را با قدیمی‌ترین مستندات موجود آغاز خواهم کرد و چاره‌ای جز این ندارم که از همان زمان‌بندی‌های قراردادی غریبان بهره بگیرم. به این ترتیب، حرکت‌ام را از دوران باستان آغاز می‌کنم؛ سپس با گذر از قرون وسطی، به سراغ عصر نوزایی می‌روم و در همین مسیر راه‌ام را ادامه می‌دهم تا به قرن بیست و یکم برسم. در همین مسیر، آرای غیر غریبان را نیز دسته‌بندی می‌کنم، آن هم صرفاً برپایه‌ی معادل‌یابی تقویم‌ها و نه زمانه‌ای که غریبان از آرای شرقی‌ها آگاهی یافته‌اند.

مسلماً این شیوه‌ی طبقه‌بندی زمانی، نارسایی‌های خود را خواهد داشت؛ مثلاً این که ما با جهش‌هایی در مسیر اصلی مواجه می‌شویم و فرضاً در میانه‌ی قرون وسطی، ناگهان از غرب به شرق می‌آییم و به مطالعات ایرانیان در همان زمانه اشاره می‌کنیم. اما این کار یک امتیاز عمده هم دارد که به تمامی نارسایی‌هایش می‌ارزد. همین زمان‌بندی، این امکان را در اختیارمان قرار می‌دهد که نگرش‌های هم‌زمان را با یکدیگر مقایسه کنیم و برای خود معلوم کنیم که این روش‌های اندیشیدن، چه نسبتی با هم داشته‌اند.